

بررسی اصول قرآنی نقض معاهده در حقوق بین الملل اسلامی

zand1382f@gmail.com

فاطمه زند اقطاعی / دانشجو دکتری جامعه‌المصطفی رشته قرآن و علم (گرایش حقوق)

جعفر زنگنه شهرکی / استادیار گروه حقوق علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۹ - پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰

چکیده

در حقوق بین الملل اسلامی، معاهده به توافق میان دولت اسلامی با سایر دول و سازمان‌های بین المللی اطلاق می‌شود؛ اعم از اینکه معین باشد (صلح، امان و...) یا غیرمعین که بر اساس نیازمندی‌های دولت اسلامی در شرایط صلح در روابط بین المللی ایجاد می‌شود. نقش مهم معاهدات در این روابط، انکارناپذیر است. از طرف دیگر، نقض معاهده اثر نامطلوبی در روابط بین الملل خواهد داشت. منابع اسلامی نقض معاهده را بر نمی‌تابد. از این رو، در این پژوهش با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از آیات قرآن با موضوعیت نقض معاهده، به اصول مهمی اشاره می‌شود؛ مانند اصل عدم نقض معاهده، ولو با غیرمسلمان؛ مگر اینکه معاهده از یک طرف نقض شود که مقابله به مثل جایز است. همچنین الغای یک‌جانبه معاهده با احراز شرایطی مانند ظهور قرائن دال بر نقض، جایز است و اصل بر اعلام لغو معاهده است. از سوی دیگر، اصل عزتمندی مسلمین حاکم بر کلیه معاهدات آنهاست. در کنار این اصول حقوقی، اصول اخلاقی وجود دارند که بر استواری معاهده با تعهد طرفین می‌افزاید.

کلیدواژه‌ها: معاهده، نقض معاهده در قرآن، اصول حقوقی نقض، اصول اخلاقی نقض.

مقدمه

برای شناخت یک نظام حقوقی باید منابع حقوق آن را شناخت. منابع حقوق در حقوق بین‌الملل اسلامی به دو دسته تقسیم می‌شوند: منابع اصلی و منابع فرعی. منابع اصلی چهارگانه عبارتند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل؛ و منابع فرعی شامل معاهدات، عرف (بنای عقلاء)، احکام حکومتی و... است. البته در منابع فرعی بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷، ص ۹۴-۱۰۵؛ سلیمی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱-۱۱۰؛ فخلعی و حائری، ۱۳۹۳، ص ۱۶۱-۲۱۵). یکی از منابع فرعی مهم، معاهدات هستند که اهمیت اساسی در روابط بین‌الملل دارند؛ زیرا ضرورت روابط بین‌الملل و چارچوب‌های حقوقی براین روابط در قالب معاهدات و عرف بین‌الملل توسعه و افزایش یافته است و نظم حقوقی و اخلاق حسنه ایجاب می‌کند معاهده در محکم‌ترین شکل خود ایجاد شود. از سوی دیگر، نقض معاهده نیز باید دارای اصول و ساختار خاص خود باشد لذا آنچه در این پژوهش بررسی می‌شود، اصول کلی نقض معاهدات با تکیه بر آیات قرآن است. در آیات متعددی مسئله نقض معاهده مطرح شده است که بیانگر اهمیت اعتماد و اطمینان عمومی در روابط اجتماعی از نگاه قرآن است. از این رو، هدف دستیابی به اصول کلی در زمینه نقض معاهدات و کیفیت نقض آن در قرآن است. این تحقیق به لحاظ روش با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از آیات در موضوع مورد بحث، به همراه مراجعه به منابع معتبر به تبیین موضوع می‌پردازد که از پژوهش‌های توسعه‌ای در حقوق بین‌الملل اسلامی به‌شمار می‌رود.

از این رو، مدعی تحقیق این است که اصول حقوقی عام در مسئله نقض معاهده، در کنار اصول اخلاقی آن، از قرآن قابل استخراج است.

این پژوهش از دو قسمت تشکیل شده است: ابتدا اشاره به تعریف معاهده، به مسئله نقض معاهده اشاره شده و نگاه حقوق بین‌الملل بیان می‌شود؛ در قسمت دوم بعد از مفهوم‌شناسی و گذری بر آیات نقض معاهده، ابتدا اصول حقوقی و سپس اصول اخلاقی ذیل همان آیات مطرح می‌شود.

۱. معاهده و نقض آن

معاهده طبق ماده ۲ کنوانسیون حقوق معاهدات عبارت است از یک توافق بین دولت‌ها که به صورت کتبی منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد... (رک: کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹). مهم‌ترین عناصر تعریف عبارتند از: ۱. معاهده حاصل توافق اراده‌هاست؛ ۲. سندی کتبی است که ایجاد تکلیف حقوقی می‌کند؛ ۳. صرفاً ناشی از اراده تابعان حقوق بین‌الملل، یعنی دولت‌هاست؛ ۴. تابع مقررات بین‌المللی است، نه حقوق داخلی.

گرچه در فقه تقسیم‌بندی متمایزی در زمینه قراردادهای بین‌المللی به چشم نمی‌خورد، ولی وجود قواعد عمومی قراردادها و اصل اعتبار و لزوم عقود و پیمان‌ها و سابقه یک سلسله پیمان‌های خاص با غیرمسلمانان و دارالکفر مانند عقد ذمه و استیمان و هدنه در عصر پیامبر ﷺ نشان‌دهنده آن است که نوعی تقسیم‌بندی بین فقها در زمینه

این قراردادها پذیرفته شده و مقبول بوده است (حقیقت، ۱۳۷۶، ص ۱۱۷) و معمولاً واژه عقد را معمولاً در عقود معین، قرارداد را در عقود غیر معین، پیمان موافقت نامه، معاهده و میثاق را قراردادهای بین المللی به کار می‌برند (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷، ص ۴۶۳). گاه معاهده به معنای خاصی نیز به کار رفته و آن عبارت است از: عقد غیرمعووضی که بین مسلمانان و غیرمسلمانان منعقد شده و اثر آن صلح موقت است و به آن مهاده و مواده گفته می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱؛ راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۵۴).

در این تحقیق نیز مقصود از معاهده قراردادهای بین المللی است که تعاریف متعددی از آن ارائه شده است: امام خمینی^ع ذیل تعریف عقد تهادتی که بین دولت‌ها و اشخاص وجود دارد را داخل در عقد می‌دانند که نیازمند ایجاب و قبول و لازم‌الوفاء هستند البته به اعتبار عقد نه تعهد؛ زیرا در عهود دو حیثیت است تعاهد و تعهد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۲۶ و ۲۷).

همچنین به توافق میان دولت اسلامی با سایر دول و سازمان‌های بین الملل در موضوع یا موضوعات خاص اطلاق می‌شود که شرع مقدس به آن اعتبار بخشیده و بر آن آثار حقوقی مترتب کرده است (فخلعی و حائری، ۱۳۹۳، ص ۲۱۸). طبق این تعریف، قراردادهایی که دولت اسلامی با اشخاص حقیقی و گروه‌ها منعقد می‌کند، از تعریف خارج است.

قراردادها در حقوق بین الملل اسلامی به دو دسته معین و غیرمعین تقسیم می‌شوند. آن دسته که در عرف زمان شارع متداول بوده و مورد امضای شارع است، معین است؛ مانند صلح، امان، ذمه و...؛ و دسته دیگر که متعارف نبوده و بعداً پدید آمده، عقد غیرمعین نامیده شده است. در دوران معاصر، اغلب معاهدات بر اساس نیازمندی‌های کنونی بشر مقرر شده‌اند که در گذشته خبری از آن نبوده است و در شرایط صلح و جریان طبیعی روابط با ملت‌ها و کشورها موضوعیت می‌یابد.

آنچه در هر معاهده‌ای بعد از انعقاد ضروری است لزوم حفظ و وفای به آن است؛ زیرا سبب ایجاد زمینه توافق بر همزیستی و زندگی مسالمت‌آمیز است تا انسان‌ها با آزادی و صلح و امنیت در کنار یکدیگر زندگی کنند و اصول و قواعد حاکم بر زندگی مشترک بر اساس توافق و اراده مشترک تنظیم گردد (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷، ص ۴۶۶). وفای به عهد همچنین جزء اصول مشترک کشورها و ادیان و تمدن بشری است و ریشه‌های این اصل در وهله نخست در نهاد و ضمیر اخلاقی انسان جای دارد و عقل آدمی بر آن حاکم است و احساس ناب فطری از آن حمایت می‌کند؛ افزون بر آنکه در آموزه‌های وحیانی پیوسته مورد سفارش ادیان و شرایع بوده و آموزه‌های اسلامی نیز حاوی پیام‌های آشکار در این زمینه است (ر.ک: فخلعی و حائری، ۱۳۹۳، ص ۲۰۹؛ ابراهیمی و حسینی، ۱۳۹۵، ص ۲۵۴ و ۲۵۵).

معاهدات، با وجود اهمیتشان گاهی نقض می‌شوند. در حقوق بین الملل، هر معاهده لازم‌الاجرای طرفین آن را نسبت به یکدیگر ملزم می‌کند و باید از سوی آنها با حسن نیت انجام شود. بنابراین، هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند هر زمان که بخواهند، خود را از تعهدات مقرر در آن معاهده برهاند؛ مگر آنکه یکی از علل اختتام، فسخ، کناره‌گیری و تعلیق پیش آید که ممکن است ناشی از اراده طرفین معاهده باشد... یا ناشی از وضعیت پیش‌بینی نشده در معاهده باشد؛ مانند نقض

اساسی معاهده (بیگدلی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۸-۲۵۸). در حقوق معاهدات بین‌المللی، نقض را منحصر در نقض اساسی نموده و آن را ضروری دانسته است که به معنای اعراض از معاهده به طریقی است که مورد تأیید عهدنامه حاضر نباشد یا تخلف از مقرراتی باشد که برای تحقق موضوع یا هدف اساسی معاهده است (ر.ک: کنوانسیون حقوق معاهدات ماده ۶۰).

در حقوق بین‌الملل اسلامی، نقض معاهده حرام و ناپسند شمرده شده است و آیات فراوانی از قرآن بر این مسئله تأکید دارد (ر.ک: نساء: ۱۵۵؛ مائده: ۱۳؛ انفال: ۵۶؛ توبه: ۱، ۴، ۷، ۱۲ و ۱۳؛ فتح: ۱۰) علاوه بر آن قانون اسلام برای مسلمانانی که حقوقشان به جهت پیمان‌شکنی دیگران تضییع شده این حق را قائل می‌شود که به مجازات پیمان‌شکنان اقدام نمایند و این نوع مجازات بدان جهت نیست که از دشمنان انتقام بگیرند بلکه به خاطر آن است که با این عکس‌العمل تادیبی خیانکاران را به کار ضدانسانی پیمان‌شکنی پایان دهند و به تنفیذ تعهدات خویش بازگردند (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷، ص ۴۸۵). همچنین در نقض عهد اول چیزی که زیر سؤال می‌رود و به شکلی نقض می‌شود عدل اجتماعی است. عقد و پیمان در صورتی می‌تواند نیازهای بشر را تأمین نماید که همه به آن معتقد و متعهد باشند. اسلام حتی اگر حفظ عهد و پیمان به ضرر مسلمانان باشد را لازم و ضروری می‌داند، چون عدل اجتماعی نفع عام دارد و واجب‌تر از منافع خاص است (حقیقت، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸). با توجه با این برای شناخت اصول و ضابطه نقض معاهده با بررسی آیات مربوط به این مسئله، اصول کلی در این زمینه بیان می‌شود.

۲. بررسی اصول قرآنی نقض معاهده

۲-۱. مفهوم‌شناسی واژگان نقض و نکث، عهد و میثاق

واژگان اصلی مورد بحث، مفردات قرآنی‌اند. از این رو، ضرورت دارد قبل از ورود به آیات و بحث اصلی، دامنه‌های این کلمات بررسی شود.

۲-۱-۱. واژه نقض و نکث

نقض در *العین* چنین تعریف شده است: «افساد ما ابرمت من الحبل»؛ تباہ کردن آنچه که از ریسمان بافته و محکم شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۵۰) و واژه نکث یعنی نقض کردن بعد از استوار نمودن (همان، ج ۵، ص ۳۵۱).

معجم مقاییس اللغه آن را دارای اصلی می‌داند که دلالت می‌کند بر شکستن و جدا کردن چیزی (اصل صحیح یدل علی نکث شیء) (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۷۰) و کلمه نکث را دارای اصلی می‌داند که دلالت می‌کند بر نقض شیء (اصل صحیح یدل علی نقض شیء).

لسان‌العرب نیز نقض را از بین بردن آنچه از عقد و بنا ساخته و استوار شده است، تعریف می‌کند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۲۴) و کلمه نکث را نقض آنچه عهد بسته شده و مصالحه شده، مانند بیعت، می‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۹۶). *مجمع‌البحرین* نیز از قول زمخشری نقض را فسخ و باز کردن ترکیب (فک ترکیب) بیان می‌کند (طریحی،

۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۲۳۲) و عبارت «نکنوا الأیمان» را نقض عهد معنا می‌کند (همان، ج ۲، ص ۲۶۶). چنان‌که از گفتار اهل لغت برمی‌آید، واژه نقض و نکث مترادف است و هر دو به معنای شکستن و باز کردنی است که بعد از استوار شدن و محکم شدن امری حاصل می‌شود. ضد آن، استوار و محکم کردن است که هر دوی این واژه‌ها در پیمان شکنی و منحل کردن و از بین بردن پیمان‌ها و تعهدات به کار می‌رود و چنان‌که اشاره خواهد شد، عبارات قرآنی بر آن دلالت می‌کند.

۲-۱-۲ عهد و میثاق

«عهد»، به معنای سفارش، وصیت، پیشکش کردن و پیمان است (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۰۲) و اصل آن حفظ کردن از چیزی است که عهد به خاطر آن ایجاد شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۶۷). در *لسان‌العرب* نیز عهد را به معنای وصیت، امر، پیمان، امان و... آورده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۱). در *مجمع‌البحرین* علاوه بر معنای مذکور، معنای قسم، امان، ذمه، مواظبت، رعایت و... نیز ذکر شده است (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

عهد در واقع مفهوم عام دارد و عقد و وصیت و قسم، زمانی که التزام در مقابل شخصی باشد، از مصادیق عهد به‌شمار می‌روند (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۲۴۶).

معاهده نیز بر وزن مفاعله به معنای با یکدیگر پیمان بستن است و آن پیمانی است که مراعات آن لازم است؛ یا این کلمه دلالت بر استمرار عهد می‌کند (همان، ص ۳۰۰).

کلمه میثاق را صاحب *العین* موافقه و معاهده معنا نموده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۰۳) و در *مفردات*، عقدی است که با قسم و عهد موگد شده است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۵۳).

به نظر می‌رسد کلمه میثاق و معاهده، در معنا مترادف‌اند. هر دو به پیمان بسته‌شده دلالت دارند. بنابراین، اصطلاح نقض معاهده یا نقض میثاق به معنای از بین بردن یا تباه کردن تعهد و التزام طرفین بر امری است.

۲-۲. گذری بر آیات نقض معاهده

بعد از مفهوم‌شناسی، به ذکر آیاتی پرداخته می‌شود که مسئله نقض معاهده در آن مطرح شده است.

۲-۱-۲-۱. نقض عهد خداوند «عهد الله»

در آیاتی از قرآن تعبیر «ینقضون عهد الله» (بقره: ۲۷؛ رعد: ۲۵) ذکر شده است. در اینکه مقصود از «عهد الله» چیست، اقوال مختلفی است. صاحب *مجمع‌البیان* چهار قول را نقل می‌کند: ۱. منظور، دلیل‌ها و برهان‌های فطری و توحیدی است. طبق این قول، عهد خدا، وجدان و شعور فطری است؛ ۲. امر و نهی خدا برای بشر به وسیله پیامبر ﷺ ابلاغ شده است و همان عهد او با مردم است و نافرمانی بشر، نقض عهد می‌باشد؛ ۳. منظور از کسانی که عهد شکستند، همان

کفار اهل کتاب‌اند و عهد خدا با آنان همان است که در کتاب‌های تورات و انجیل نوشته شده است که پیامبر خدا ﷺ را بپذیرند و به او ایمان آورند...؛ ۴. منظور از عهد و پیمان، پیمانی است که خداوند از فرزندان آدم، هنگامی که آنان در پشت پدر اصلی خود بودند، گرفتند. این قول ضعیف است؛ چون عهد و پیمانی که به یاد انسان نیست و نمی‌داند آیا چنین پیمانی واقعاً با خدا بسته شده یا نه، چه سودی خواهد داشت؟ (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۱۰). برخی از مفسران اشاره می‌کنند: منظور از «عهد الله» اتمام حجتی است که بر بندگان خود نموده است. خواه به وسیله فطرت، یا عقل، یا کتاب منزل، یا لسان پیامبر مرسل باشد (معنی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۶۹).

بنابراین فرقی نمی‌کند که منظور از عهد خدا پیمان عقلی، فطری یا تشریحی باشد؛ در هر صورت، نقض این عهد دارای عواقب سوئی است. این افراد زیانکارند و بر ایشان لعنت و جایگاه بدی است و لعنت دوری از رحمت خدا و دور بودن از بهشت و عذاب آتش است. برخی مفسران نیز بدان اشاره کرده‌اند.

نقض عهد در آیه، عمل برخلاف موجب عهد است و ذکر واژه میثاق (عهد الله من بعد میثاق)، به معنای محکم نمودن عقد است به نهایت آنچه از احکام است. صاحب تفسیر نمونه نیز عهد الهی را دارای معنای وسیعی می‌داند: هم عهدهای فطری و پیمان‌هایی است که مقتضای فطرت است و خدا از انسان گرفته؛ و هم پیمان‌های شرعی است (یعنی آنچه پیامبر از مؤمنان درباره اطاعت فرمان خدا گرفته)؛ و طبیعی است وفا به پیمان‌هایی که انسان با دیگر انسان‌ها می‌بندد نیز رواست؛ چراکه خدا فرمان داده است که این پیمان‌ها نیز مقدم باشند (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۸۴).

۲-۲-۲. نقض میثاق

آیاتی با تعبیر «فَبِمَا نَقْضُهِمْ مِيثَاقَهُمْ» (نساء: ۱۵۰؛ مائده: ۱۳) اشاره به پیمان شکنی‌های یهود دارد که به خاطر آن و اعمال ناشایست دیگر مشمول لعن الهی شدند و لعن دوری از رحمت خداست. پیمان شکنی آنها از چند طریق بوده است: تکذیب رسل، قتل انبیا، بی‌توجهی به کتاب‌های آسمانی و کتمان صفات پیامبر ﷺ (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۲۴۶).

در آیات دیگری «لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» ذکر شده است: «الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ». منظور این است که پیمان‌هایی را که استوار شده‌اند، نقض نمی‌کنند (طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۴۳). مقصود از پیمان، هم پیمان‌های عقلی است تا صحت و فساد امور را دریابند و هم پیمان شرعی است که پیامبر ﷺ از مردم گرفته است که او را اطاعت کنند (همان؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۵۳).

۲-۲-۳. نقض عهد و آثار آن

در سوره انفال آیه ۵۶ آمده است: «يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ». فعل مضارع «يَنْقُضُونَ» و «لَا يَتَّقُونَ» دلالت بر استمرار دارد و دال بر این است که آنها پیمان شکنی می‌کنند و از نقض عهد با خدا باک ندارند. در تفاسیر ذکر شده است که مقصود، یهودیان بنی قریظه بودند که رسول خدا ﷺ چندبار با ایشان پیمان بست و آنها پیمان شکنی کردند

(طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۲۴۵؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۴۸). خصوصیتی که در این آیه برای پیمان شکنی ذکر می‌شود، بی‌تقوایی و بی‌پروایی است که یا از خدا پروا ندارند یا از شما، و از شکستن عهد شما نمی‌ترسند.

در برخی آیات قرآن واژه «نکث» به کار برده شده است. این واژه نیز به معنای شکستن و نقض عهد است:

«فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ» (زخرف: ۵۰) که اشاره به پیمان شکنی یهود دارد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَتْ غَزَلِيهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» این آیه نقض عهد را به زنی تشبیه کرده است که با کمال محکمی چیزی را بریسد؛ پس با زحمت فراوان همان رشته را باز کند و به صورت انکاثش درآورد که هیچ استحکامی نداشته باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۸۴).

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (فتح: ۱۰)؛ منظور، همان بیعت شکنی و پیمان شکنی است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳، ص ۱۱۰).

قرآن به همه بیعت کنندگان هشدار می‌دهد که اگر بر سر عهد و پیمان خدا بمانند، پاداش عظیمی خواهند داشت و اگر آن را بشکنند، زینش متوجه خود آنهاست (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۴۵).

۲-۴. برخورد قاطع با پیمان شکنان

آیات ۵۷ و ۵۰ و ۵۹ سوره انفال بر نقض عهد یهودیان و برخورد قاطع با آنان دلالت می‌کنند؛ زیرا اشاره به پیمان‌هایی دارد که یهودیان بنی قریظه با پیامبر ﷺ بستند و پیمان خود را ناجوانمردانه شکستند. در این آیات، روش محکمی را که پیامبر ﷺ باید با این گروه پیمان شکن در پیش گیرد، بیان می‌کند که مایه عبرت برای دیگران نیز باشد. در فصل بعد به اصول و شیوه‌های برخورد با ناقضان عهد خواهیم پرداخت.

۲-۵. بیزاری از پیمان شکنان

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه: ۱). خطاب آیات ابتدایی سوره توبه به پیامبر ﷺ و مسلمانان است که از مشرکانی که پیمان با شما را شکستند، بیزاری جویند. اعلام براءت در آیه اول، نقض عهد را می‌رساند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۶) و نکات مهمی را در مقابله با این افراد بیان می‌کند. سیاق آیات نشان می‌دهد که بعد از فتح مکه نازل شده و خون مشرکین را بدون هیچ قید و شرطی هدر کرده است؛ مگر آنکه ایمان آورند. با این همه تهدید، جمعی از مشرکین را که بین آنها و مسلمین عهدی برقرار است، استثنا نموده و فرموده است متعرض آنها نشوند و اجازه هیچ گونه آزار و اذیتی نداده است. این به دلیل احترامی است که اسلام برای عهد و پیمان قائل شده است. جمع بندی: با در نظر گرفتن مجموعه آیاتی که به نقض عهد اشاره دارد، درمی‌یابیم این عمل از نظر قرآن قبیح و فاعل آن به شدت مذمت شده است؛ تا جایی که طریق برخورد با ناقضان عهد بیان گردیده است و چنان که از

آیات برمی‌آید، این افراد بی‌پروای بی‌تقوا، مشمول لعن الهی و زینکارند. از سوی دیگر، بستن پیمان میان انسان‌ها امری مورد نیاز است و ارتباط مستقیم با رعایت عدالت اجتماعی دارد؛ مخصوصاً اگر این پیمان کثیری از افراد را دربرگیرد یا پیمان مشمول تعهد بر امری مهم باشد، که اهمیت آن را دوچندان می‌کند. از این‌رو، در ادامه به بیان برخی اصول اصلی در زمینه نقض معاهده می‌پردازیم و ضوابط قرآنی را در این زمینه جویا می‌شویم.

۲-۳. اصول حقوقی نقض معاهده

۲-۳-۱. اصل عدم نقض معاهده

این اصل اولیه در همه پیمان‌ها بعد از انعقاد جاری است. چنان که اشاره شد، پیمان‌های قرآنی دامنه وسیعی دارند و شامل پیمان بستن با خدا و رسول و پیمان‌های مردم با یکدیگر نیز می‌شود؛ آنچه در این پژوهش مدنظر است، پیمان‌هایی است که بین افراد بشر با یکدیگر بسته می‌شود.

اصل در عقود، الزام است و آیات فراوانی بر آن دلالت می‌کند؛ مانند «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» (مائده: ۱) و «أوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلاً» (اسراء: ۳۴)؛ اما نکته دیگر در مفهوم همین معنا، اصل عدم نقض معاهده است که گرچه به همان معنای حفظ و پابندی بر معاهدات است، اما این نگاه مفهومی با سیاق برخی آیات سازگاری دارد. در آیه ۲۰ سورة رعد آمده است: «الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق». مفسران جمله «لا ینقضون الميثاق» را عطف تفسیری و بیان پیامدها و هشدارهای قرآن در نقض معاهده و بر هم زدن تعادل و تعامل اجتماعی جمله اول می‌دانند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۴۶). بیان پیامدها و هشدارهای قرآن در نقض معاهده و بر هم زدن تعادل اجتماعی، ایجاب می‌کند که اصل، عدم نقض معاهده و پیمان شکنی باشد.

همچنین آیات اول سورة توبه و اعلام برائت از مشرکین، به دلیل پیمان شکنی آنها بیان شده است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۹) و معنای برائت این است که مصون ماندن، در امان بودن و رعایت عهد و وفایی که بین ایشان بود، از بین رفت و خدا به پیامبرش امر می‌کند به دلیل پیمان شکنی آنان، عهد با ایشان را فرو گذارد؛ مگر کسانی که بر عهد خود باقی مانده‌اند: «ألا الذین عاهدتُم» (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۶۸).

گرچه درباره نقض پیمان در این آیه از سوی مفسران اقوال دیگری نیز هست (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۹)، اما اگر مقصود پیمان‌هایی باشد که با خود آنان بسته شده است، این بیان بیزاری می‌تواند دلیل بر این باشد که اصل اولیه عدم نقض رعایت نشده است.

علامه طباطبائی در تفسیر آیه اشاره می‌کنند که مفاد آیه صرفاً تشریح نیست؛ بلکه متضمن انشای حکم و قضا بر برائت از مشرکین زمان نزول آیه است. به دلیل اینکه اگر صرف تشریح بود، رسول خدا ﷺ را در برائت شریک نمی‌کرد؛ چون شیوه قرآن بر این است که حکم تشریحی صرف را تنها به خدا نسبت دهد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۹۶). آیه دیگری که صراحتاً بر عدم نقض دلالت می‌کند، آیه ۹۱ سورة نحل است: «و أوفوا بعهد الله اذا عاهدتُم و لا

تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا». در ابتدای آیه، امر به وفای به عهد و نهی از پیمان شکنی است. مقصود از پیمان شکنی آن است که انسان کاری کند که خلاف مقتضای عهد و پیمانش باشد. «بعد توکیدها» یعنی بعد از بستن پیمان و محکم کردن آن بر نام خدا (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۴۰؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۸۳). برخی مفسران اشاره می کنند که جمله «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» در معنای تأکید نهی است و چنین افاده می کند که این عمل مبعوض خداست و خدا از آن آگاه است.

بنابراین شاخصه اصلی به محض انعقاد قرارداد اصل لزوم وفای به عهد است ولی جهت تحکیم، تداوم و مراقبت از معاهده و عقد اصل عدم نقض آن است.

۲-۳-۲. جواز اصل مقابله به مثل در نقض معاهده

چنان که اشاره شد، اصل اولیه، عدم نقض معاهده است؛ اما لغو قرارداد در صورت نقض طرف دیگر، جایز و عادلانه است. آیات ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ سوره انفال، محتوی نکات متعددی در این زمینه است: «الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثَقَفنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ وَإِمَّا تَخَافنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ».

این آیات اشاره دارند به پیمان شکنی بنی قریظه، که با پیامبر خدا ﷺ پیمان بسته بودند که به او زیان نرسانند و با دشمن او همکاری نکنند؛ لکن در جنگ خندق با فرستادن اسلحه، دشمنان پیامبر ﷺ را یاری کردند. یک بار دیگر هم پس از پیمان شکنی با پیامبر پیمان بستند و باز هم پیمان شکنی کردند و خدا از آنان انتقام گرفت (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۳۴۵). در آیه ۵۶ آمده است: «الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ». عبارت «ثُمَّ يَنْقُضُونَ» عطف مستقبل بر ماضی است؛ چون شأن آنها این بود که پس از آنکه با آنها پیمان بسته می شد، مکرر نقض عهد می کردند و از این عمل پروایی نداشتند و از خدا نمی ترسیدند (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۳).

در آیه ۵۷ نیز حکم خداوند درباره این پیمان شکنان بیان می کند که اگر به آنها در میدان دست یافتی، طوری با آنان برخورد کن که کسانی که بعد از آنها می آیند، از سرگذشت آنان عبرت بگیرند و عهدشکنی نکنند: «فَأِمَّا تَثَقَفنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ».

در آیه ۵۸ آمده است: «وَإِمَّا تَخَافنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ». منظور از خیانت در این آیه، پیمان شکنی است و «نبذ» خبر دادن به کسی است که آگاه نیست و «سواء» به معنای عدل است و معنای دیگرش، مساوی بودن در علم است؛ یعنی طرفین معاهده آگاه باشند (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۴؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۳۴۶).

منظور آیه این است که اگر بیم داشته باشی قومی که با تو پیمان بستند پیمان را بشکنند و درصدد خیانت برآیند، پیمان خود را به روی آنان بیفکن و به آنان اعلام کن که تو هم پیمان آنان را شکسته ای و از لحاظ علم به

نقض، یکسان باشید و در واقع اشاره می‌کند پیش از آنکه به آنها اعلام کنید که پیمان لغو شده است، اقدام به جنگ نکن تا نسبت خیانت به تو ندهند (همان). علامه در *المیزان* اشاره می‌کند: ترس از این جهت که آثار نقض در حال ظهور است؛ تو نیز عهد ایشان را لغو کن و لغویت آن را به ایشان اعلام کن تا شما و ایشان در شکستن عهد برابر هم شوید و تا اینکه تو در علامت، مستوی و استوار شوی؛ چون این از خود عدالت است که با ایشان معامله به مثل کنی (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۶۵۰ و ۶۴۹).

بنابراین در دو آیه اخیر دو دستور الهی است: دستور به قتال و برخورد جدی با عهدشکنان و دستور به نقض قرارداد؛ که هر دو متضمن حکم جواز مقابله با نقض است؛ و این تضمین، هم از برخورد قاطع رهبر مسلمین با پیمان‌شکنان فهمیده می‌شود و هم از اینکه در صورت آشکار شدن علائم نقض باید لغویت معاهده را اعلام نماید. با اینکه اصل اولی در عدم نقض معاهده است، اما ظهور قراین نقض معاهده استمرار تعهد طرف مقابل را بر معاهده از بین می‌برد و خوف خیانت طرف مقابل، جواز مقابله به مثل را فراهم می‌کند.

۲-۳-۳. اصل اعلام در لغو معاهدات (آگاهی طرفین معاهده از نقض)

آیه ۵۸ سوره انفال، همان‌طور که متضمن اصل جواز مقابله به مثل در صورت ظهور علائم نقض، بر اصل دیگری دلالت می‌کند و آن «اعلام لغو معاهدات» است.

کلمه «تَبَذَ» در آیه مذکور، در لغت به معنای «طرح‌تک‌الشیء من یدک امامک و خلفک» یعنی انداختن چیزی از دست به جلو و پشت سر است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۱۹۱). در جای دیگر نیز جدا شدن معنا شده است (صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۸۸).

راغب‌اصفهانی نیز در *مفردات* «تَبَذَ» را چنین معنا کرده است: «اللقاء الشیء و طرحه لقله الاعتداد به»؛ یعنی انداختن چیزی و دور افکندن، به خاطر به حساب نیامدن و بی‌توجهی به آن (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸۸). در *تفسیر التبیان* «تَبَذَ» چنین معنا شده است: خبر دادن به کسی که آن خبر را نمی‌داند درباره اینکه نقض عهد موجب جنگ شده است (طوسی، بی‌تا، ص ۱۴۴).

مرحوم طبرسی در *مجمع‌البیان* اشاره می‌کند پیش از آنکه به آنان اعلام کنی که پیمان لغو شده است، اقدام به جنگ نکن؛ برای اینکه نسبت خیانت به تو ندهند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۴۷).

با توجه به معنای لغوی «تَبَذَ» معنای آیه چنین است: اگر بیم داری قومی که با تو پیمان بستند، درصدد خیانت برآیند، پیمان خود را به سوی آنان بیفکن (عهد ایشان را نزد آنان بینداز)؛ به آنان اعلام کن که پیمان لغو شده است... (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۴۹؛ مکارم‌شیرازی و همکران، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۱۹).

در این آیه، قرینه دیگر بر اعلام وجود دارد و آن جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» است؛ یعنی قبل از اعلام لغویت، مبادرت به قتال نکنند؛ چون این خود یک نحوه خیانت است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۴۹).

البته صاحب التبیان این جمله را محرومیت از حب الهی به سبب خیانت آنان (یهود) معنا کرده (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۴)؛ اما این نشان می دهد که خیانت از هر که باشد، حرام و زشت است؛ چه کافر و چه مسلمان (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۵۰). چون یک طرف معاهده با توطئه و ظهور قرائن درصدد پیمان شکنی و خیانت است و طرف دیگر اگر بدون اعلام پیمان نقض کند، جزء خائنین شمرده می شود.

۲-۳-۴. جواز الغای یکجانبه معاهده با احراز شرایط

اصل عدم نقض قراردادها ایجاب می کند طرفین تا اتمام معاهده، بر انجام آن متعهد باشند؛ اما گاهی شرایطی احراز می شود که این اصل اساسی استثنا می خورد و یک طرف معاهده می تواند معاهده را نقض کند. یکی از این شرایط مهم، ظهور قرائن نقض معاهده است؛ چنان که در آیه «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال: ۵۸) اشاره شد.

جمله «إمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»، یعنی: اگر خوف خیانت از قومی که با ایشان پیمان بسته‌ای داری، با اعلام الغا، پیمان را نقض کن. منظور از خوف ظهورنشانه‌هایی است از اینکه امری خطرناک و لازم‌الاجتراز در شرف وقوع است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۴۰). همچنین برخی اشاره می کنند که این ترس (خوف) بی دلیل نخواهد بود. حتماً در زمینه‌ای است که آنها مرتکب اعمالی می شوند که نشان می دهد در فکر پیمان شکنی و زدوبند با دشمن و حمله غافلگیرانه هستند. این مقدار از قرائن اجازه می دهد که پیامبر ﷺ پیمان را لغو شده اعلام نماید (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۱۸)؛ و چنان که قبلاً اشاره شد، مقصود از خیانت را اکثر مفسران، نقض عهد معنا کرده‌اند و برخی نیز آن را نقض عهد با نشانه‌های آشکار می دانند.

بنابراین، اصل عدم نقض معاهده است، مگر خوف خیانت باشد و به دلالت التزامی، جواز القای یکجانبه معاهده، آشکار می شود (شبر، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۶).

یکی دیگر از موارد الغای یکجانبه معاهده، در سوره توبه است و آن اعلام بی‌زاری خدا و رسول به مشرکانی است که مسلمانان با آنها عهد بسته‌اند: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». در اینجا شبهه‌ای ایجاد می شود که اسلام با این همه تأکید بر حفظ وفای به پیمان، چگونه به پیامبر ﷺ اجازه می دهد پیمان خود را بشکند؟ صاحب تفسیر نورالتقلین اشاره می کند که این جواز نقض، به یکی از سه وجه است:

۱. این پیمان مشروط بود به اینکه باقی باشد تا خداوند با وحی آن را بردارد؛ ۲. یا اینکه از مشرکین خیانت ظاهر شد؛ ۳. یا اینکه مدت آن پیمان به سر آمده بود (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۷۶). در مجمع‌البیان نیز آمده است که روایت شده مشرکان پیمان خدا را شکستند یا تصمیم به نقض آن گرفتند. خدای سبحان به پیامبرش دستور داد آن را بشکنند (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۹).

استثنایی در آیه ۴ سوره توبه وجود دارد که حفظ پیمان گروهی از مشرکان با آنان را یادآور می شود. این برای

آن بود که آنها به جنگ با مردم بایمان اقدام نکردند؛ پیمان رسول خدا ﷺ را نقض نکردند و نه مستقیم و نه غیرمستقیم عهد را نشکسته‌اند؛ چون اضافه جمله «و لم یظاهرو علیکم احداً» به جمله «لم ینقضوکم شیئاً» بیان دو قسم نقض است: مستقیم مانند کشتن مسلمانان، و غیرمستقیم مانند کمک نظامی به کفار بر ضد مسلمانان (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۰۱).

البته در العا یک جانبه باید شرایط آن چنان باشد که خطر و قصد خیانت از طرف دیگر کاملاً محسوس باشد و ثابت گردد. اما احتمال خیانت بدون استناد به مدارک اطمینان بخش مجوز فسخ نخواهد بود (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷، ص ۴۸۹).

۲-۳-۵. مشروعیت مقتضای معاهده و عدم جواز اقدام بر ضد مقتضای معاهده

لزوم وفا به معاهده و عدم نقض آن، از اصول اساسی هر معاهده‌ای است که بین طرفین بسته می‌شود. طرفین نمی‌توانند در طول معاهده بر ضد آن اقدام نمایند؛ زیرا این عمل، تعهد و اعتبار معاهده را خدشه‌دار می‌کند. یکی از موارد عدم جواز اقدام بر ضد مقتضای معاهده، خیانت است که در صفحات قبل به دلالت آیه بر آن اشاره شد. یکی دیگر از مواردی که بر این عدم جواز دلالت می‌کند، فحواى آیه ۹۱ سوره نحل است که در ابتدا امر به لزوم معاهده می‌کند و در ادامه اشاره دارد که ایمان، عقدها و پیمان‌ها را بعد از محکم شدن نقض نکنید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...».

از دیدگاه شیخ طوسی جمله «لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها» دلالت می‌کند بر اینکه «ان اليمين على المعصية غير منعقدة، لأنها لو كانت منعقدة لما جاز نقضها، و أجمعوا على أنه يجب نقضها، و لا يجوز الوفاء بها، فلم يذك ان اليمين على المعصية غير منعقدة» (طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۴۲۰). قسم بر معصیت منعقد نمی‌شود و اجماع نموده‌اند بر وجوب نقض آن، و وفا به آن واجب نیست؛ یعنی قسم بر معصیت منعقد نمی‌شود. از کلام ایشان فهمیده می‌شود که معاهده باید بر امر مشروع منعقد شود و عقد و قسم بر امری، اگر معصیت باشد، منعقد نیست و نقض آن واجب است.

برخی دیگر نیز ذیل تفسیر آیه اشاره می‌کنند که خداوند از پیمان‌شکنی نهی کرده و مقصود از پیمان‌شکنی آن است که بعد از محکم کردن با سوگند، کاری کند که خلاف مقتضای پیمان باشد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۴۰؛ گنابادی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۱۷۸). علامه طباطبائی نیز نقض پیمان را مخالفت با مقتضای آن دانسته و چنین بیان می‌کند: مراد از توكيد سوگند محکم کردن آن به قصد و تصمیم است، آن هم در باره امری راجح... پس توكيد در این آیه معنای تقصید را افاده می‌کند که در آیه «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ» (مائده: ۸۹) آمده است؛ گو اینکه از شکستن قسم و عهد هر دو نهی شده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۸۲). بنابراین، اصل اقتضا می‌کند مقتضای معاهده مشروع باشد و طرفین برخلاف مقتضا اقدام نکنند.

۲-۳-۶. رعایت اصل عزتمندی در معاهدات با مسلمانان

یکی دیگر از اصولی که در معاهدات باید رعایت شود، مخصوصاً بین مسلمانان و غیرمسلمانان، اصل عزتمندی مسلمانان در معاهدات است و پیمان‌هایی که عزت آنان را زیر پا بگذارد، شایسته انعقاد نیست و باطل‌اند. فقها از این

اصل تحت عنوان قاعده نفی سبیل یاد می‌کند و حاکم بر عمومات و اطلاقیات اولیه و از جمله مبطلات عقود به شمار می‌رود (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸).

از جمله ادله این اصل، آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱) است. خداوند هرگز هیچ راه و سلطه‌ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است؛ به این بیان که برای کافران بر مؤمنان راهی نیست و هر آنچه راهی برای تسلط کافر بر مسلمان از امور سابقه باشد، برای خدا جعل نشده است و هر آنچه برای خدا جعل نشود، باطل است؛ زیرا صحیح آن چیزی است که مورد رضایت و امضای شارع باشد. کلمه سبیل، عام است و انواع تسلطها را شامل می‌شود (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۷).

آیه دیگر، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقون: ۸) است. شرافت اسلام و عزت آن، مقتضا و بلکه علت تامه است؛ چون خداوند در احکام اسلامی و شرایعش، آنچه موجب ذلت مسلمین و خواری آنان می‌شود، جعل نکرده است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۲). البته ادله دیگری از روایات، حکم عقل و اجماع نیز بر این مسئله دلالت دارند. بنابراین، اگر معاهده‌ای با غیرمسلمانان سبب تسلط و ولایت بر مسلمان را ایجاد کند، از نظر اسلام باطل است و چنین معاهده‌ای با توجه به اصل یادشده نقض می‌شود.

جمع‌بندی: آنچه گفته شد نقض ابتدایی معاهده جایز نیست و اصل بر عدم نقض است. الغای یک‌جانبه معاهده از سوی یک طرف، با احراز شرایط نقض صحیح است. در صورت نقض، باید به طرف دیگر معاهده اعلام شود. همچنین معاهده بر امر مشروع بسته شود و در صورت ایجاد قرارداد، بر خلاف مقتضای آن حمل نشود. در صورت نقض معاهده و خیانت یک طرف، مقابله به مثل جایز است و این حکم عادلانه است؛ و بر همه این اصول، اصل عزتمندی و شرافت مسلمانان حکومت دارد. در صورت عدم رعایت این اصل، قرارداد، حتی اگر منعقد شده باشد، از اساس باطل است.

۲-۴. اصول اخلاقی در نقض معاهده

قرآن صرفاً کتاب قانون نیست؛ بلکه هر جا تشریح حقوقی بیان کرده، اصول اخلاقی حاکم بر آن را نیز متذکر شده است تا روابط انسان‌ها با یکدیگر به نحو احسن در مسیر تعالی قرار گیرد. از این رو در ادامه، مهم‌ترین اصول اخلاقی‌ای را که ذیل آیات نقض معاهده بیان شده‌اند، را یادآور می‌شویم.

۲-۴-۱. اصل عدم خیانت و خدعه در معاهده

وفای به عهد ایجاب می‌کند تا مدتی که معاهده برقرار است، هیچ یک از طرفین نقض عهد نکنند و نیرنگ و خیانت به کار نبرند. تعلیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» هشدار است بر طرفین معاهده؛ هم کسانی که شروع به نقض کردند و هم کسانی که بدون اعلام، معاهده را القا نمودند. لذا خداوند خیانتکاران (ناقضان عهد) را دوست ندارد و عملشان را نمی‌پسندد. برخی مفسران اشاره می‌کنند که خائنین توازن روحی و عملی را که حیات بر آن اقامه می‌شود و در مسیر

صحیح جریان می‌یابد، در نظر نمی‌گیرند و این اشاره‌ای است بر مؤمنین که خائنین را طرد کنند؛ چراکه باید خط فکری‌شان با حد الهی مشخص شده یکی شود (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۴۰۶).

نکته دیگری که این قسمت از آیه بیان می‌کند، این است که خیانت از هر که باشد، حرام است؛ چه کافر و چه مسلمان (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۵۰). بنابراین، استمرار تعهد انسان در معاهده می‌طلبد که فریب و خدعه و خیانت در آن به کار نبرد.

۲-۴-۲. اصل هوشیاری و دقت عمل در برابر ناقضان عهد

آیه اول سوره توبه به برخورد با مشرکینی اختصاص دارد که نقض عهد کردند یا نشانه‌های نقض آنها آشکار شده است. در آیه دوم برخورد با مشرکین، صرفاً برای انتقام‌جویی نیست؛ بلکه بعد از نقض عهد، به آنان مهلتی داده شده است تا فکر کنند و در عملکرد خویش بیندیشند: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْمُوا...». در آیه سوم، عده‌ای که شامل موارد یاد شده نبوده و همچنان پایبند به تعهد بوده‌اند، عهدشان محترم شمرده شده است: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».

آیه پنجم اعلام عمومی براءت از مشرکین به مردم است؛ که مردم پس از پایان یافتن مهلت بعد از نقض، اگر توطئه و فتنه‌ای از سوی مشرکان دیدند، برای سرکوبشان اقدام نمایند: «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْضُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِنَّا تَأْتُوا وَ آقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوَا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

در واقع قرآن با عبارت «واقعدوا لهم كل مرصد...»، بیان می‌کند که مسلمانان همواره در کمین توطئه‌گران باشند. کلمه رصد به معنای آماده شدن و مراقبت است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۰۳؛ قرائتی، ۱۳۸۳). این مراقبت و در کمین نشستن، بیداری و هوشیاری مسلمانان را در برابر توطئه پیمان‌شکنان بیان می‌کند.

همچنین اطلاق «حیث» در «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم»، هر زمانی و مکانی را که یافت شوند، شامل می‌شود و تشریح حکم برای این بوده است که کفار را در معرض فنا و انقراض قرار دهد و به تدریج صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک کند و مردم را از خطرهای معاشرت با آنان نجات دهد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۰۴).

این آیات، گرچه مقابله با مشرکین را بیان می‌کند تا زمین از لوث شرک پاک شود، اما چنان‌که اشاره شد، منظور برخورد با آن دسته از مشرکینی است که ناقض عهدند و در واقع ضمانت اجرای برخورد قاطع با مشرکین می‌رساند که آنها باید بر پیمان‌شان می‌مانند.

بنابراین، اعلام نقض معاهده به طرف مقابل، ارائه مهلت، برخورد همه‌جانبه در صورت عدم بازگشت، و مراقبت در برابر توطئه، از نکاتی است که دقت عمل مسلمانان را در برخورد با مشرکان بیان می‌کند.

۲-۴-۳. اصل توجه به پیامدهای نقض عهد

نقض عهد، علاوه بر پیامدهای دنیوی، پیامدهای اخروی نیز دارد و در آیات قرآن به صورت متعدد بیان شده است:

«الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره: ۲۷). ناقضان عهد زینکاران‌اند و مانند کسانی‌اند که سرمایه اصلی خود را از دست داده‌اند. ابن عباس می‌گوید: هر جا در قرآن خسارت به غیرمسلمانان نسبت داده شود، منظور کفر و ضرر معنوی است و اگر به مسلمین نسبت داده شده، ضرر مادی و دنیایی است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۱۰).

یکی دیگر از پیامدها، دوری از رحمت خداوند و قساوت قلب و انعطاف‌ناپذیری است: «فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (مائده: ۱۳). بی‌پروایی و بی‌تقوایی، از دیگر آسیب‌هاست؛ گرچه عامل نقض عهد هم می‌تواند باشد: «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَّقُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ» (انفال: ۵۶). همچنین زبان پیمان‌شکنی به خود شخص برمی‌گردد و در دنیا دچار بی‌اعتقادی و در آخرت گرفتار عذاب الهی می‌شود: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ...» (فتح: ۱۰).

معاهده، از یک سو پیمان با خداست. هر انسانی در برابر عهد الهی مسئول است: «وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (احزاب: ۱۵). بنابراین، باید بر پیمان الهی پایداری ورزید و به آن وفا کرد.

نتیجه‌گیری

معاهدات که جزء منابع فرعی و مهم در حقوق بین الملل اسلامی به‌شمار می‌روند، لازم‌الوفایند، حتی با غیرمسلمانان؛ و نقض عهد به معنای شکستن پیمان، در آیات قرآن به‌صراحت نهی شده است و ناقضان عهد مورد مذمت قرآن‌اند و بر بخورد قاطع با ناقضان عهد تأکید شده است. از این رو، با بررسی آیات متعددی در این زمینه، به‌ویژه آیات ابتدایی سوره توبه و آیات ۵۶ تا ۵۸ سوره انفال، می‌توان به برخی اصول حقوقی و اخلاقی در باب نقض معاهده اشاره کرد:

- اصل، عدم نقض معاهده است؛
- اصل مقابله‌به‌مثل در قبال نقض معاهده جایز است؛
- در لغو معاهدات، اصل بر اعلام لغو است؛
- الغای یک‌جانبه معاهده، با احراز شرایط مانند ظهور قرائن دال بر نقض، جایز است؛
- اصل، عدم جواز اقدام بر ضد مقتضای معاهده است؛
- اصل حاکم بر معاهدات مسلمانان با غیرمسلمانان، رعایت عزتمندی مسلمانان است.
- همچنین مهم‌ترین اصول اخلاقی نقض معاهده ذیل آیات یادشده، عبارت است از:
- اصل عدم خیانت و خدعه در معاهده؛
- اصل هوشیاری و دقت عمل در برابر ناقضان عهد؛
- اصل توجه به پیامدهای نقض معاهده، اعم از دنیوی و اخروی.
- وجود اصول اخلاقی در کنار اصول حقوقی در قرآن، بر التزام معاهده از سوی طرفین می‌افزاید و پایبندی را منوط به تعهد انسانی در برابر خداوند می‌کند.

منابع

- ابراهیمی، محمد و علیرضا حسینی، ۱۳۹۵، *اسلام و حقوق بین الملل*، تهران، سمت.
- ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- بجنوردی، سیدحسن، ۱۴۱۹ق، *القواعد الفقهیة*، قم، نشر الهادی.
- بیگللی، محمدرضا، ۱۳۸۳، *حقوق بین المللی معاهدات*، تهران، گنج دانش.
- حقیقت، سیدصادق، ۱۳۷۶، *مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- راوندی، قطب‌الدین، ۱۴۰۵ق، *فقه القرآن*، تصحیح سیداحمد حسینی، چ دوم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- سلیمی، عبدالحکیم، ۱۳۹۱، *حقوق بین الملل اسلامی*، قم، نشر المصطفی.
- شیر، سیدعبدالله، ۱۴۰۷ق، *الجواهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین*، کویت، مکتبة الألفین.
- صاحب، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق، *المحیط فی اللغة*، تصحیح: محمدحسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، فراهانی.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تصحیح: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی.
- طوسی، محمدبن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۳۸۷، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، چ سوم، تهران، المکتب المرتضوی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نورالتقلین*، قم، اسماعیلیان.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۷، *فقه سیاسی (حقوق بین الملل اسلام)*، تهران، امیر کبیر.
- فخلعی محمدتقی و محمدحسن حائری، ۱۳۹۳، *رهیافت فقهی در حقوق بین الملل اسلامی*، مشهد، پژوهشکده دانشگاه فردوسی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فضل‌الله، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۹ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر.
- قزاقی، محسن، ۱۳۸۳، *تفسیر نور*، چ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- کوانسیون حقوق معاهدات وین، ۱۹۶۹.
- گنابادی سلطان، محمد، ۱۳۷۲، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، ترجمه رضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- مراغی، سیدمیر عبدالفتاح، ۱۴۱۷ق، *العناوین الفقهیة*، قم، جامعه مدرسین.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، چ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
- مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۴۲۱ق، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ❦